

فصلنامه پژوهشی اندیشه نوین دینی، شماره ۲، پائیز ۱۳۸۴، صفحات (۱۲۹-۱۴۶)

## ضرورت دین در نگاه محمد عبده و علامه طباطبایی

چکیده

علی ربانی گلپایگانی\*

www.Rabbany.net

نیاز بشر به دین در نگاه محمد عبده از طریق باور اکثریت به ادامه حیات پس از مرگ و اهمیت یافتن راه رسیدن به سعادت ابدی و نیز از طریق ضرورت زندگی اجتماعی و رواج کرامتهای اخلاقی در آن تبیین می‌گردد. طباطبایی انسان را خواستار سعادت، کمال و خیر می‌داند، زندگی اجتماعی را یک ضرورت و وجود قانون برای آن را گریز ناپذیر می‌خواند. وی معتقد است قانونی می‌تواند تأمین کننده عدالت و سعادت باشد که با نظام تکوین هماهنگی حاصل کند، این امر زندگی اخروی را نیز شامل می‌شود کامیابی دین با چنین جامعیتی از طریق بحث عقلی و نیز آزمون تاریخی قابل ارزیابی است.

**کلید واژه ها:** ضرورت دین، زندگی ابدی، ضرورت زندگی اجتماعی، محمد

عبده، طباطبایی

طرح مسأله

ضرورت دین از مسائل بنیادی و پردامنه‌ای است که در پی اثبات نیاز بشر به دین است و بر تعیین قلمرو دین نیز تأثیر مستقیم و آشکاری دارد. پرداختن به این مسأله با پیشرفت روز افزون انسان در علم و افزایش توانایی او در ادامه امور فردی و اجتماعی خود اهمیت فراوانی می‌یابد. این روند به دینداران یاری می‌دهد تا تصور خود را از دین تصحیح کرده، و به جایگاه واقعی دین نزدیک

---

\*استاد مرکز تخصصی فلسفه و کلام اسلامی قم

شوند. منکران نیز می‌توانند فرصت بازنگری و یا حتی تجدید نظر را در این بحث‌ها بازیابند. البته این امور در شرایطی محقق می‌گردد که در تبیین این مسأله شاهد مواجهه‌های فعالانه و جدی از سوی متکلمان باشیم. اینگونه برخوردهاست که بر خلاف مواضع تسلیم و یا رد مطلق و کورکورانه، قدرت اثر بخشی دارد.

از آنجا که فعالیت موفق در هر علمی مستلزم آگاهی تاریخی و منطقی از فعالیت‌های گذشتگان در آن زمینه است بررسی و نقد نظریه‌های پیشین نقشی عبرت آموز و چه بسا الهام بخش در ظهور آرای جدید خواهد داشت. در این مقاله پاسخ یک متفکر اهل سنت، محمد عبده و متفکری شیعه، طباطبایی به ضرورت دین مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ضرورت دین در نگاه محمد عبده

**زندگی جاوید و نیاز بشر به دین.** اکثر پیروان مکاتب و ادیان مختلف به بقای نفس انسان پس از مرگ اعتقاد دارند و اختلاف‌های آنان در این باره به چگونگی زندگی انسان در سرای دیگر باز می‌گردد.

برخی حیات دوباره انسان را به صورت تناسخ تفسیر کرده‌اند، عده‌ای تناسخ را بی پایان دانسته، و عده‌ای دیگر بر این باورند که نفس انسان پس از رسیدن به کمال مطلوب از تناسخ رها خواهد شد. به اعتقاد برخی، نفس انسان پس از مرگ از ماده مجرد می‌گردد و در لذت یا شقاوت ابدی خواهد بود. گروهی دیگر بر این باورند که نفس پس از مرگ به جسم‌هایی لطیف و نامرئی تعلق می‌گیرد. معتقدان به حیات ابدی نفس، درباره حقیقت سعادت و شقاوت اخروی، سرمایه مورد نیاز در سرای دیگر، ابزارهای زندگی و نظایر آن دیدگاه‌های متفاوتی ابراز کرده‌اند اما در اصل حیات ابدی و زندگی جاودانه اتفاق نظر دارند.

این احساس و ادراک عمومی در افراد بشر را نمی‌توان خطایی عقلی یا ادراکی وهمی دانست، بلکه از الهامات ویژه نوع انسان به شمار می‌رود. همانگونه که به انسان الهام شده، عقل و فکر رکن زندگی دنیوی او است و مخالفت افراد اندکی با این مطلب، درک عمومی بشر را از آن متزلزل نساخته و نسبت به

مخالفت‌های شکاکان و سوفسطائیان اعتنایی نشده است، ادراک فطری انسان در اینکه زندگی دنیوی غایت مطلوب وجود انسان نیست، و انسان به هنگام مرگ حیاتی جاودانه را آغاز می‌کند، نیز چنین است.

منشأ احساس و ادراک فطری انسان نسبت به زندگی ابدی این است که بشر در وجود خود قابلیت‌های بی پایان را می‌یابد. او در درون خود می‌یابد که قابلیت کسب معرفت‌های بی شماری را دارد، می‌تواند لذت‌های نامحدودی را به دست آورد و به کمالات بی پایان دست یازد. از این رو به این حقیقت رهنمون می‌گردد که آفریدگار هستی این قابلیت‌ها را بیهوده در او قرار نداده، بلکه برای دست یافتن به زندگی جاودانه‌ای است که لذاید و آلام و کمالات آن ابدی است.

اما راه هدایت و رسیدن به سعادت ابدی کدام است؟ انسان، به صورت طبیعی برای یافتن راه حل مشکلات زندگی از عقل و دانش بهره می‌گیرد، زیرا احساس و ادراک غریزی به تنهایی پاسخگوی نیازهای او نیست، از سوی دیگر، بشر تاکنون برای حل مشکلات مادی و دنیوی خود به راه حل جامع و کاملی نرسیده است. در این صورت، چگونه می‌تواند با عقل و دانش خود راه حل درست مسایل زندگی اخروی را باز شناسد؟ به ویژه آنکه زندگی اخروی با زندگی دنیوی تفاوت بسیار دارد. اساساً انسان از زندگی اخروی مطلب قابل توجهی نمی‌داند و عقل هرگز پاسخگوی مسایل زندگی اخروی نخواهد بود و برای تشخیص راه رستگاری به معرفتی فراتر از معرفت عقلی و تجربی نیازمند است تفکر در نظام آفرینش بیانگر این است که آفریدگار حکیم زندگی انسان را براساس ارشاد و تعلیم بنیان نهاده است، مقتضای این سنت حکیمانه آموختن راه درست زندگی اخروی به اوست. این هدایت و معرفت به واسطه عقل به دست نمی‌آید، ناگزیر از طریق وحی به بشر آموخته می‌شود. برخی انسانها که از شایستگی ویژه برخوردار بوده‌اند از طریق وحی، راه سعادت ابدی را شناخته و آن را به دیگر افراد بشر تعلیم داده‌اند.

آفریدگار دانا و حکیم پیامبران را برگزیده و از چنان فطرت پاک و روح تکامل یافته‌ای برخوردار ساخته که توانسته‌اند امین راز و برخوردار از علوم الهی شوند

و با اذن خداوند از عالم غیب آگاه شوند و سپس مأموریت یافته‌اند که افراد بشر را از احوال آخرت آگاه سازند و قوانین الهی را که بیانگر مصالح و مفاسد بشر و تأمین کننده سعادت ابدی است به آنان بیاموزند (عبده، رساله التوحید، ص ۱۴۷-۱۵۱).

**زندگی اجتماعی و نیاز بشر به دین.** دومین برهان شیخ محمد عبده برای اثبات ضرورت دین بر زندگی اجتماعی انسان مبتنی گردیده است. نیاز افراد بشر به یکدیگر در امور زندگی مسأله ای بدیهی و تردید ناپذیر است. هر اندازه خواسته‌های انسان در زندگی بیشتر باشد، دامنه نیازمندی او به افراد دیگر بیشتر خواهد بود. چنانکه شرایط کنونی زندگی بشر بیانگر آن است که دایره نیازهای بشری گستره جهانی پیدا کرده است. نمونه‌های نادری که از جامعه فاصله گرفته و در غارها و جنگل‌ها به صورت فردی زندگی کرده‌اند، قانون کلی مزبور را خدشه دار نمی‌سازد؛ زیرا زندگی اینگونه افراد بر روال طبیعی نیست. اساساً، وجود دستگاه تکلم در انسان گواه روشن بر این است که زندگی اجتماعی و مفاهمه و گفتگو برای نوع انسان مقتضای نظام آفرینش او است.

تحقق این نیاز طبیعی براساس اقتضای نظام آفرینش بهترین عامل محبت میان افراد خواهد بود، زیرا بر این دلالت دارد که بقای هر فردی وابسته به بقای جامعه است، گویا وجود کل به منزله برخی از قوای وجودی فرد است که منافع او را تأمین، و از زیان‌های او جلوگیری می‌نماید.

منشأ حس لذت طلبی و سودجویی در انسان تصرف دستگاه ادراکی و عملی در پدیده‌ها و لذت بردن از آنهاست. اگر چه در کنار هر نوع لذت مادی رنجی قرار دارد. از این رو، رغبت‌ها و تلاش‌های انسان پایان نخواهد داشت. از سوی دیگر، افراد بشر از نظر دستگاه‌های ادراکی و عملی و صفات جسمی و روحی تفاوت‌های بسیاری دارند، این امر زمینه سلطه جویی و زیاده خواهی افراد برتر از نظر قوای جسمانی و روحی را فراهم می‌سازد. تا آنجا که برخی افراد برای ارضای تمایلات سلطه جویانه و منفعت طلبانه خود دیگران را استثمار و حتی نابود می‌کند. در چنین شرایطی، روابط اجتماعی براساس سلطه گری، استثمار و بردگی، مکر و حيله گری شکل خواهد گرفت.

از شگفتی‌های وجود انسان این است که در کنار لذت‌ها و تمایلات مادی، و حس سلطه‌گری، زیاده‌خواهی و تعدی طلبی استعداد برخورداری از لذت‌های معنوی و روحانی را نیز دارد که احساس کرامت نفس از مهم‌ترین آنهاست. بر این اساس، هر فردی می‌خواهد به گونه‌ای زندگی کند که دیگران با چشم کرامت به او بنگرند، این احساس، اگر تقویت شود به جایی می‌رسد که انسان برای جلب رضایت دیگران هرگونه رنجی را تحمل می‌کند، و از هر لذت مادی می‌گذرد. این احساس و لذت معنوی از مهم‌ترین عوامل فضیلت‌گرایی انسان است که اگر به درستی به کار گرفته شود روابط انسانی را میان افراد بشر استوار می‌سازد، اما، این عامل طبیعی نیز دچار انحراف شده و بسیاری از افراد به جای ارضای حس کرامت خواهی خود از طریق خدمت به دیگران آن را از راه اعمال سلطه و ایجاد رعب و وحشت ارضا می‌کنند. حال چه امری می‌تواند این خلا را پر کند یا این رخنه بزرگ را بپوشاند؟

برخی صاحب نظران عدالت را به عنوان جایگزین محبت پیشنهاد داده‌اند. این دیدگاه دور از حکمت و درایت نیست، ولی چه کسی می‌تواند قواعد عدالت را وضع نموده و همگان را به رعایت کردن آن وادار سازد؟

عده‌ای گفته‌اند: بشر از دستگاه خرد، تفکر و تخیل خود در جهت شقاوت بهره گرفته است، اما این دستگاه می‌تواند عامل سعادت و آرامش انسان نیز باشد. از این رو، بسیاری از خردمندان، تمایلات نفسانی خود را زیر پا گذاشته، و در مسیر آسایش خاطر و سعادت بشر از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نکرده‌اند. خردمندان خیراندیشی به کشف و وضع قوانین فضیلت و عدالت همت گمارده و در راه اجرای آن جان فشانی کرده‌اند. بنابراین، این دسته از عقلای بشر قوانین عدالت را وضع می‌کنند، آنگاه دستگاه اجرایی آنها را اجرا می‌کند، و بدین ترتیب نظام عدالت در زندگی بشر حاکم می‌شود.

مطالعه تاریخ جوامع بشری بیانگر این مطلب است که افراد بشر، صرفاً به این دلیل که برخی از آنها از توان عقلی بالاتری برخوردار است و آنچه می‌گوید درست است، از آنان اطاعت نمی‌کنند. علاوه بر این بیشتر افراد، با توانمندی‌های ذهنی و فکری متفاوت خود را با دیگران برابر می‌دانند و

تشخیص انسانهای عاقل و خردمند از دیگران برای عموم آسان نیست، و چه بسا عالم و جاهل، خردمند و کم خرد را یکسان می‌شمارند. در مواردی نیز مجریان عدالت خود را از واضعان قوانین برتر می‌دانند. بدین ترتیب عقلانیت به تنهایی نمی‌تواند عدالت را در جامعه بشری نهادینه سازد و زمینه‌های نزاع و درگیری را برطرف نماید.

این مطالب بیانگر ناکافی بودن عقل برای بسط و تحکیم عدالت و رفع خصومت‌ها و نزاع‌های اجتماعی بود. در زندگی اجتماعی انسان از جنبه دیگر نیز زمینه اختلاف و نزاع وجود دارد و آن مسایل مربوط به الهیات است. انسان در درون خود احساس می‌کند که مسخر و مقهور قوه‌ای برتر است که اراده او بر انسان و جهان حکومت می‌کند. این احساس فطری پیوسته بشر را به شناخت آن قوه برتر برانگیخته است، و هر کس با بهره‌گیری از دستگاه فکری و ذهنی خود به شناخت آن موجود متعالی پرداخته است. عده‌ای آن قوه برتر را در قالب برخی حیوان‌های پرفایده تصویر کرده‌اند، عده‌ای دیگر برخی ستارگان را مظهر آن نیروی برتر انگاشته‌اند و کسانی درختان و سنگ‌ها را تمثیل و تجلی آن قوه متعالی پنداشته‌اند. گروهی دیگر، برای هر نوعی از انواع طبیعی، پروردگار ویژه‌ای تصور نموده‌اند و سرانجام، آنان که دستگاه عقلانی خود را پرورش داده و در این باره به نیکی تفکر نموده‌اند، آن قدرت برتر را واجب الوجود دانسته‌اند. اما این گروه در شناخت تفصیلی واجب الوجود دچار اختلاف و اشتباه شده‌اند، و نیز میان اقوام خود از چنان موقعیت ممتازی برخوردار نبوده‌اند که ریشه اختلاف‌ها در این باره برکنده شود. از سوی دیگر، اینگونه اختلاف‌ها در ایجاد خصومت و نزاع میان افراد نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد، تا آنجا که تأثیر آن از اختلاف‌های مربوط به سود و زیان‌های مادی به مراتب پیش‌تر است.

جوامع بشری از دو جهت در معرض اختلاف، خصومت و نزاع قرار دارند، از جهت تشخیص مصالح و مفاسد امور و برقراری نظام عادلانه در زندگی اجتماعی؛ و دیگری، از جهت شناخت موجودی که با درک فطری به واقعیت آن ادعان دارند. منشأ هر دوگونه اختلاف و نزاع تفاوت انسانها در قوای ادراکی و نیز

تمایلات و غرایز حیوانی است. از آنجا که این منشأ اختلاف و نزاع در وجود انسان ریشه دارد، خود او قادر به حل و رفع اساسی آن نخواهد بود، چنانکه تجربه‌های تاریخی نیز بر آن گواهی می‌دهد. حال برای رفع اختلاف‌ها و نزاع‌های بشر در دو زمینه یاد شده راه حل دیگری می‌توان تصویر کرد؟ و آیا آفریدگار حکیم چنین راه حلی را در اختیار بشر قرار داده است؟ پاسخ مثبت است؛ زیرا می‌توان فرض کرد که آفریدگار حکیم از میان افراد بشر انسان‌هایی را برگزیده و از چنان معرفت بالایی برخوردار سازد که هم آیین‌نامه عدالت اجتماعی را به نیکوترین وجه بدانند، و هم در شناخت خداوند از هرگونه خطا و لغزشی مصون باشند. با وجود نیاز بشر به چنین راهنمایی و با توجه به حکمت آفریدگار که هر موجودی را متناسب با نیازهایش مجهز ساخته است، در ضرورت اینگونه هدایت الهی برای بشر نمی‌تواند تردید کرد. این راهنمایان شایسته همان پیامبران الهی‌اند، و تعالیم و قوانینی که برای بشر آورده‌اند دین آسمانی است.

پیامبران الهی، به دلیل برتری‌ها و مزایایی که در کمالات انسانی دارند، و معجزات و نشانه‌های روشنی که بیانگر تأیید آنان از جانب خداوند است مورد پذیرش انسان‌های جویای حقیقت قرار می‌گیرند، و در این مورد، میان عالم و جاهل، ثروتمند و فقیر، قدرتمند و ضعیف، شریف و وضعی تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا برتری وجودی و تأیید الهی، چنان موقعیت ممتازی را برای آنان فراهم می‌سازد که دل‌ها و اندیشه‌های همه حقیقت‌جویان را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌دهند. پیامبران با استفاده از این موقعیت ممتاز تعالیم و دستوراتی الهی را به بشر می‌آموزند که موجب اصلاح زندگی دنیوی و اخروی بشر است و او را در مسیر خداشناسی هدایت می‌کند.

بنابراین بعثت پیامبران الهی متمم وجود انسان و از مهم‌ترین نیازهای زندگی بشر می‌باشد و جایگاه نبوت در زندگی نوع بشر همانند جایگاه خرد در زندگی هر فرد انسانی است. خداوند با بعثت پیامبران، نعمت خود را بر بشر به اتمام رسانده است تا حجت بر بشر تمام شود (همان، ص ۱۵۱-۱۶۱).

پاسخ به یک اشکال. حاصل دومین برهان نیاز بشر به دین آن است که دین یگانه روش درست برای زندگی اجتماعی بشر است. دین معارف و احکامی و حیانی است که می تواند عدواتها، خصومتها و نزاعها را از زندگی بشر برطرف سازد و الفت، محبت و تفاهم را جایگزین آن نماید. اما واقعیت جز این است، زیرا عدوات، خصومت و نزاع همچنان بر جوامع بشری حاکم است، و در این مورد جوامع دینی با جوامع غیر دینی تفاوتی ندارند. پیروان ادیان مختلف پیوسته با یکدیگر خصومت و ستیز داشته‌اند، و میان پیروان یک دین نیز مذاهب گوناگونی پدید آمده، و خصومتها و نزاعهای خونباری رخ داده است. در این صورت، چگونه می‌توان گفت: دین منادی وحدت و محبت بوده و تنها راه برقراری عدالت و صلح در جوامع بشری است؟

عبده با قبول اینکه میان پیروان ادیان و مذاهب آسمانی خصومتها و نزاعهای خونباری رخ داده است یادآور می‌شود این خصومتها و نزاعها به زمان پیامبران مربوط نبوده، پس از پیامبران، میان پیروان آنان رخ داده است. تاریخ بهترین گواه است که در عصر پیامبران، میان پیروان آنان محبت و مهر و صمیمیت و همدلی حاکم بوده است؛ آنان به دلیل اینکه دستورات دین را به درستی به کار می‌بستند، روابطی کاملاً دوستانه و صمیمی با یکدیگر داشتند اما آنگاه که به تدریج از دستورات دین فاصله گرفتند، ایمان و رفتار دینی در بین آنان کاهش یافت، عدوات، خصومت و نزاع جایگزین محبت، همدلی و تفاهم گردید.

از سوی دیگر، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جوامع بشری صرفاً براساس رعایت سود و زیانهای دنیوی به صلاح و سداد نرسیده و به عدالت و فضیلت دست نیافته‌اند. آنچه توانسته است در برقراری صلح و آرامش عدالت و فضیلت در جوامع بشری نقش تعیین کننده داشته باشد، عقاید و آداب پسندیده بوده است، و این دو، جز از طریق دین الهی به دست نمی‌آید. بنابراین، دین در تقویت و تحکیم ارزشهای اخلاقی در زندگی بشر، نیرومندترین عامل به شمار می‌رود و نفوذ آن بر بشر، به مراتب از عقل بیشتر است. اگر تأثیر فیلسوفان بر



جوامع بشری را با پیامبران مقایسه نماییم. نفوذ برتر وحی بر حیات معنوی بشر نسبت به نفوذ عقل روشن می گردد.

جایگاه پیامبر در حیات نوع بشر همانند جایگاه عقل در زندگی یک انسان است، یا به منزله علامت راهنمایی است که بر راهی نصب گردیده است. از این تمثیل فراتر رفته و می‌گوییم نقش پیامبر در زندگی بشر همانند نقش دستگاه بینایی و شنوایی است. وظیفه این دو دستگاه جز تشخیص خوب و بد در زمینه دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها نیست. با این حال، چه بسا افراد دستگاه بینایی و شنوایی خود را به خوبی به کار نمی‌برند و دچار زیان و خطر می‌شوند. در این صورت این دستگاه بینایی و شنوایی نیست که باید نكوهش شود. گاهی دلایل بی‌شمار عقلی و حسی بر زیانبار بودن امری اقامه می‌شود، ولی انسان به خاطر تمایلات نفسانی آن دلایل بی‌شمار را نادیده می‌گیرد و مرتکب آن زیان می‌شود. بی‌اعتنایی به درک عقل و حس، هرگز از ارزش و ضرورت آنها برای زندگی انسان نمی‌کاهد. پیامبران و شرایع آسمانی نیز اینگونه‌اند، آنان راه نجات و سعادت‌مندی را فرا روی بشر قرار می‌دهند. بی‌اعتنایی بشر به تعالیم و دستورات پیامبران و بهره‌مند نشدن از آثار سازنده آن به هیچ وجه دلیل بر بی‌نیازی بشر از دستگاه نبوت و شریعت آسمانی نخواهد بود (همان، ص ۱۷۷-۱۸۰).

### نیاز بشر به دین در نگاه طباطبایی

الف - انسان در ذات و سرشت خود سعادت خواه و کمال طلب است. بر این اساس، هر کاری را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند به انگیزه دستیابی به سعادت و کمال مطلوب صورت می‌گیرد. هر چند ممکن است در تشخیص سعادت و کمال حقیقی دچار خطا گردد (اصل کمال جویی و سعادت طلبی).

ب - انسان به مقتضای طبیعت و حس منفعت طلبی در پی بهره‌گیری از موجودات پیرامون خود است. بدین جهت می‌کوشد تا هر چیزی را در خدمت منافع خود قرار دهد (اصل استخدام).

ج - تمایل طبیعی پیشین (اصل استخدام) انسان را به حیات اجتماعی سوق می‌دهد، زیرا بهره‌گیری از اندیشه و عمل دیگران بدون داشتن ارتباط با آنان امکان پذیر نیست. علاوه بر این، حس استخدام همگانی است، و در نتیجه همه افراد نسبت به یکدیگر چنین احساسی دارند، و لازمه آن پذیرش نوعی تعامل و تعاون در امور زندگی است. به ویژه آنکه افراد به تنهایی از عهده برآوردن نیازهای خود بر نمی‌آیند (المیزان، ۱۱۶/۲-۱۱۷).

د- از آنجا که گزینه استفاده در همه افراد بشر وجود دارد، اصطکاک و برخورد منافع پیش خواهد آمد و از طرفی، افراد بشر از نظر توانمندی‌های فکری، روحی و بدنی تفاوت‌های تکوینی دارند و انسانهایی که از قدرت بیشتری برخوردارند، کمتر تسلیم عدالت اجتماعی می‌شوند. شواهد تاریخی و واقعیت‌های جوامع بشری گواه این مدعاست. در نتیجه بروز اختلاف در زندگی اجتماعی امری ضروری و اجتناب ناپذیر خواهد بود (اصل اختلاف در زندگی اجتماعی) (همان، ۱۱۷/۲).

ه - اگر اختلافاتی که در جامعه بشری رخ می‌دهد مهار و کنترل نشود، حیات اجتماعی مختل خواهد شد. ولی چون حیات اجتماعی برای انسان ضرورت دارد، بنابراین، باید برای حل و رفع اختلافات چاره اندیشی کرد. راه چاره برای حل و رفع اختلافات اجتماعی نیازمند قانون و برنامه‌ای جامع و راهگشاست (اصل ضرورت قانون) (همان، ۱۱۸/۲).

و - قانونی که برای زندگی اجتماعی بشر لازم است می‌تواند گونه‌های متفاوتی داشته باشد: ۱- قانونی است بشری بدون در نظر گرفتن اصل توحید، معاد و ارزش‌های اخلاقی. بدین صورت که فرد یا گروهی از انسانها صرفاً برای چاره اندیشی در زمینه اختلافاتی که میان افراد بشر رخ خواهد داد، و برای حاکم شدن نظم و انضباط در جامعه قوانینی را تدوین می‌کنند. تا هر فرد به کمال و بهره‌ای از حیات که شایستگی آن را دارد، نائل آید. این روش که بر اهرم قدرت و زور تکیه می‌کند و به رابطه انسان با خدا، و حیات اخروی انسان و نیز اصول و ارزش‌های ثابت اخلاقی باور یا اعتنایی ندارد. در چنین جامعه‌ای نه اعتقاد به خداوند موضوعیت دارد و نه ارزشهای ثابت اخلاقی بلکه آنچه انسان‌ها

می پسندند، بر آن توافق دارند و با وضعیت جامعه هماهنگ است، اخلاق به شمار خواهد رفت (قوانین الحادگرایانه و کفرآلود).

۲- قانونی مدنی است بشری و توحیدی، و تربیت اخلاقی در آن مورد اهتمام قرار می گیرد. ولی تربیت های اخلاقی صرفاً براساس دانش و تجربه بشری استوار است و سرچشمه الهی و وحیانی ندارد. به عبارت دیگر، در این دستگاه قانونگذاری، صرفاً حیات دنیوی انسان مورد نظر است، و حیات اخروی او مورد غفلت و بی اعتنائی قرار دارد. اهرم این روش، قدرت و تربیت منهای اصول توحیدی است و مانند روش پیشین بر جهل استوار بوده، تباهی انسان را به دنبال دارد. اما زندگی انسان به خدا وابسته است و نباید از مقصد خود غفلت کند (همان، ۱۱۹/۲-۱۲۰).

۳- قانونی است که علاوه بر توجه به توحید، و ارزش های اخلاقی حیات اخروی و سعادت و شقاوت ابدی او را هم مورد اهتمام قرار می دهد، و از آنجا که آگاهی بشر از سعادت و شقاوت اخروی ناچیز است، از عهده تدوین قانونی بر نمی آید که هم بتواند برای حل اختلافات در زندگی دنیوی بشر سودمند باشد، و هم سعادت اخروی او را تضمین کند. بنابراین، تنها قانون جامع آن است که سرچشمه الهی داشته باشد.

ادیان و شریعت های آسمانی که توسط پیامبران برای بشر آورده شده است، تبلور این قانون الهی در دوره های مختلف تاریخ بشر بوده است که دین و شریعت اسلام کامل ترین و آخرین شریعت الهی برای بشر است. به عبارت دیگر، به مقتضای اصول انسان شناسی، بشر به قانون و برنامه ای برای حل و رفع اختلاف خود نیاز دارد. از آنجا که این اختلاف منشأ درونی دارد و از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می گیرد نمی توان قانون یا راه حل آن را امری درونی و بشری دانست. در نتیجه قانونی با منشأ بیرونی جز وحی الهی نیست و ارمغان و دستاورد آن همان دین و شریعت الهی است که توسط پیامبران الهی به بشر ابلاغ شده است.

هدایت انسان به آنچه مایه خیر صلاح و کمال و سعادت او است، جز به یکی از دو طریق امکان پذیر نیست: یا اینکه هدایت از فطرت انسان سرچشمه بگیرد،

(طریق درونی) و یا از غیر فطرت و از بیرون وجود او فراهم شود. طریق نخست باطل است، زیرا فطرت خاستگاه اختلاف است، در این صورت، چگونه می‌تواند بر طرف کننده اختلاف باشد؟ پس راه دوم درست است و آن این است که خداوند به طریقی که بیرون از فطرت و طبیعت بشر است، راه درست زندگی را در اختیار او قرار دهد، و آن همان طریق وحی و نبوت است (همان، ۱۳۱/۲-۱۳۲).

**آزمون برهان در آزمایشگاه تاریخ.** طباطبایی به ارزیابی و آزمون این استدلال براساس شواهد تاریخ پرداخته است: همه مقدمات این استدلال تجربی‌اند، یعنی تجربه بشری در تاریخ زندگی و جوامع مختلف بشری آن را تأیید می‌کنند. زیرا هیچگاه انسان از قانون استخدام سرباز زده است (شواهد تاریخی این را تأیید می‌کند). چنانکه هیچگاه غریزه استخدام از برانگیختن بشر به زندگی اجتماعی باز نمانده است (تاریخ بر اجتماعی بودن زندگی انسان گواهی می‌دهد)، زندگی اجتماعی بشر از اختلاف و نزاع خالی نبوده است، و اختلاف بدون قانون حل و فصل نشده است. از سوی دیگر فطرت و عقل بشر نتوانسته است قوانینی را وضع کند که ریشه اختلافات را برکند و ماده فساد را بخشکاند. حوادث اجتماعی، و انحطاط اخلاق و رواج فساد در جهان بشری، و جنگ‌های ویرانگر و خانمان سوز، و حاکمیت زور و استعباد بر جوامع بشری در این عصر که عصر تمدن و پیشرفت و فرهنگ و دانش به شمار می‌رود؛ گواه روشن این مدعاست، تا چه رسد به عصرهای پیشین، که بشر گرفتار جهل و تاریکی بود.

تعلیم و تربیت دینی که از مصدر نبوت و وحی سرچشمه می‌گیرد می‌تواند ریشه این اختلافات و فساد را بیرون آورد. این مطلب را هم بحث و تحقیق علمی تأیید می‌کند و هم تجربه تاریخی بر آن گواهی می‌دهد. اما بحث و تحقیق نظری، دین الهی بشر را به عقاید حقیقی، و ارزش‌های اخلاقی و اعمال شایسته دعوت می‌کند. بنابراین، صلاح و سعادت حیات بشری در متن تعالیم دین قرار دارد، و از نظر تجربه تاریخی، آیین اسلام این مقصود را در زمانی که این آیین به درستی در جامعه اسلامی پیاده شد، تحقق بخشید (همان، ۱۳۲/۲).

طباطبایی در تقریر دیگری از برهان ضرورت نبودت و نیاز بشر به دین و شریعت آسمانی نخست از هدایت عمومی خداوند در نظام خلقت یاد کرده است. هدایتی تکوینی که در دستگاه خلقت هر موجودی نهاد شده است، و تبلور آن را در جهان گیاهان و حیوانات (جانداران) به روشنی می‌توان مشاهده و مطالعه کرد. نظم و ترتیب مداوم در تحول و تکون اشیا و اختصاص هر نوع از انواع آفرینش در تحول و تکامل خود وجود نظامی خاص را برای متبع کنجکاو غیرقابل انکار می‌کند. وی از نظام و ترتیب مزبور دو نکته را نتیجه گرفته است. الف - در میان مراحل که هر نوعی از آفرینش از آغاز پیدایش تا انجام می‌پیماید اتصال و ارتباطی برقرار است. به گونه‌ای که در هر مرحله‌ای گویا از پشت سر به جلو رانده می‌شود و از پیش رو جذب می‌گردد. ب - با توجه به اتصال و ارتباط یاد شده آخرین مرحله تکاملی هر پدیده نوعی از آغاز پیدایش مورد توجه تکوینی آن پدیده نوعی می‌باشد.

طباطبایی سپس در بررسی حیات نوع انسان یادآور شده است که انسان نیز از نظر هدایت تکوینی با دیگر انواع طبیعی همانند است، ولی تفاوت او در برخورداری از نیروی خرد (حیات عقلانی) است که وی را به مطالعه و تفکر در جهان و بهره‌گیری خردمندانه و آگاهانه از آن توانا می‌سازد. او در صدد بهره‌گیری از هر موجودی اعم از انسان، گیاه، حیوان و ... برمی‌آید و این همان غریزه یا میل استخدام است. او در آغاز مایل نیست هیچ محدودیتی را در این مورد بپذیرد، ولی چون به تنهایی از عهده برآوردن نیازمندی‌های خود بر نمی‌آید، به ناچار به زندگی اجتماعی و مشارکت با دیگران در امور زندگی تن می‌دهد. به دنبال پذیرش زندگی اجتماعی و تعاون، وجود قانونی در زندگی را لازم می‌شمارد تا وظیفه افراد را مشخص نماید و کیفر متخلفان از قانون را نیز معین کند. بشر از آغاز تا کنون در ضرورت قانونی برای زندگی اجتماعی خود تردید نکرده است.

بدیهی است بشر به مقتضای فطرت خویش خواهان هرگونه قانونی نبوده است. بلکه قانونی را می‌خواهد که عادلانه و عالمانه باشد و به دور از هر گونه تبعیض و نارسایی بتواند زمینه ساز سعادت در زندگی باشد. به عبارت دیگر،

قانونی که با شرایط و ویژگی‌های تکوینی وجود انسان هماهنگ باشد. از طرفی، با مطالعه در تاریخ روشن می‌گردد که بشر تاکنون نتوانسته است با بهره‌گیری از خرد و دانش خود چنین قانون جامع و کاملی را تدوین کند. اگر آفریدگار جهان، درک و تدوین چنین قانونی را بر عهده خرد گذاشته بود، بشر باید در طول تاریخ به چنین قانونی دست یافته باشد. اصولاً، اگر درک چنین قانون کامل و جامعی در توان خرد آدمی بود، هر فرد خردمندی باید آن را تشخیص دهد، چنانکه سود و زیان زندگی فردی خود را تشخیص می‌دهد. در حالی که اینگونه نیست، و قوانینی که تاکنون توسط فرد یا گروهی تدوین شده است، توسط فرد یا گروه دیگر مورد نقد و انکار واقع شده است.

قانون مورد نیاز بشر باید از طریق دیگری در اختیار او قرار گیرد و آن نیست جز وحی که برتر از عقل و حس بشری است. بنابراین بشر علاوه بر هدایت حسی و عقلی، به هدایت وحیانی هم نیازمند است و این، راز نیازمندی همیشگی انسان به نبوت و شریعت الهی است (طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۸۰-۸۴).

طباطبایی در کتاب *قرآن در اسلام* نیز به مناسبت بحث درباره اینکۀ قرآن در بردارنده اصول و کلیات لازم برای هدایت بشر می‌باشد، به بحث نیازمندی انسان به دین الهی پرداخته است.

وی چنین تقریر می‌کند که انسان در زندگی خود جز طالب سعادت خویش نیست هرچند ممکن است که در تشخیص سعادت واقعی دچار خطا گردد. زندگی انسان و مسایل فردی و اجتماعی نیز بدون برنامه صورت نمی‌گیرد. زیرا انسان هر کاری را انجام می‌دهد، نخست درباره آن می‌اندیشد و تا مفید بودن و لزوم انجام آن را تشخیص ندهد، به آن نمی‌پردازد. پس، هر عمل او مطابق الگویی کلی است که درباره کارهای خوب و بد، سودمند و زیانبخش در دستگاه ادراکی خود دارد. لزوم برنامه و مقررات در کارهای مربوط به شئون اجتماعی انسان روشن‌تر است، زیرا نبودن قانون در جامعه به هرج و مرج می‌انجامد و زندگی دچار اختلال می‌شود. در هر حال، انسان در فعالیت‌های فردی و

اجتماعی از داشتن هدف گریزی ندارد، و از تعقیب هدف خود از راه مناسب و به کار بستن مقررات بی‌نیاز نیست.

بهترین و استوارترین راه و رسم زندگی آن است که با نظام آفرینش انسان هماهنگ باشد. چنانکه آیین حیات در دیگر موجودات چنین است و هر یک براساس هدایتی تکوینی مناسب‌ترین راه را برای رسیدن به مطلوب خود بر می‌گزیند. دلیلی وجود ندارد که انسان از این قانون عمومی مستثنا باشد. بنابراین، راه واقعی برای انسان در مسیر زندگی همان است که آفرینش ویژه او به سوی آن دعوت می‌کند و باید در زندگی فردی و اجتماعی خود مقرراتی را به کار بندد که مقتضای فطرت او است. دین فطری هیچ یک از تجهیزات و قوای وجودی انسان را ملغی نمی‌سازد و نظامی عادلانه را بر قوا، تمایلات و غرایز او حاکم می‌نماید. در نتیجه در زندگی فردی انسان عقل حکومت می‌کند نه هوای نفس و عواطف و احساسات هرچند با عقل سلیم مخالف باشد، و در جامعه بشری نیز حق و آنچه مایه صلاح واقعی جامعه است حکومت می‌کند، نه میل و خواست هوس آلود یک فرد و نه خواست اکثریت، هرچند با حق و مصلحت واقعی جامعه مغایرت داشته باشد.

زمام تشریح جز به دست خداوند نیست، و کسی جز او را نشاید که قانون و مقررات لازم برای زندگی بشر را تعیین نماید. چون زمان خلقت و طراح فطرت انسان، خداوند است و در حقیقت قانونی کامل و استوار است که با خواست الهی هم آهنگ باشد (قرآن در اسلام، ص ۴-۱۴).

از دقت در تقریرهای سه گانه طباطبایی از برهان ضرورت نبوت و شریعت الهی به دست می‌آید که آنچه در کتاب شیعه در اسلام آمده، خلاصه‌ترین تقریر برهان، و تقریر تفسیر المیزان، مشروح‌ترین است. اصولی چون هدایت عمومی، هدایت ویژه بشر، سعادت خواهی و کمال طلبی انسان، اجتماعی بودن زندگی او، نیاز زندگی اجتماعی به قانون برای تعیین وظایف و حقوق افراد و در نتیجه حل و رفع اختلافات، ناتوانی انسان از تدوین قانونی جامع و کامل، تدوین این قانون جامع و کامل از طریق وحی الهی به مقتضای اصل هدایت عامه و خاصه اصول مشترک در تقریرهای سه گانه است.

با این حال، در هر یک از تقریرها نکاتی یافت می‌شود که در تبیین برهان نقش تعیین کننده‌ای دارد.

۱- در کتاب قرآن در اسلام نیازمندی زندگی بشر به راه و رسم و قانون و برنامه ویژه به زندگی اجتماعی انسان اختصاص نیافته است و از این جهت قلمرو برهان گسترده‌تر می‌باشد. نیاز زندگی فردی بشر به برنامه و قانون ایجاب می‌کند که معیارهای کلی خوب و بد برای او مشخص باشد.

۲- نکته دیگر این تقریر تأکید بر لزوم فطری بودن قانون و برنامه زندگی است. قانونگذار باید شناختی کامل و جامع از انسان و نیازهای فردی و اجتماعی او داشته باشد.

۳- نکته در خور توجه مطرح در کتاب شیعه در اسلام این است که در تبیین و اثبات ناتوانی انسان از شناخت قانون کامل و جامع به دو مطلب استناد شده است: الف - اگر درک و شناخت این مطلب در توان فرد آدمی بود، می‌بایست بشر تاکنون توانسته باشد به چنین قانونی دست یازد. ب - اگر خرد آدمی می‌توانست چنین قانونی را بشناسد، هر انسان خردمندی، همانگونه که سود و زیان‌های جزئی زندگی خود را می‌شناسد، از چنین قانونی جامع و کاملی نیز که تأمین کننده سعادت نوع بشر است، آگاه بود. حتی نخبگان بشر نیز چنین ادعایی ندارند، بلکه به نسبی بودن معرفت خود در شناخت انسان، و نیازهای او، و راه رسم لازم برای زندگی او اذعان دارند.

۴ - نکته ویژه تقریر تفسیر المیزان اهتمام به مسأله معاد، سعادت و شقاوت انسان در حیات پس از مرگ و سرای ابدی است. این اصل در تبیین برهان ضرورت نبوت و شریعت آسمانی نقش بسیار تعیین کننده‌ای دارد. زیرا اگر به فرض کسی مدعی شود که انسان می‌تواند با استفاده از خرد و دانش خود برای زندگی دنیوی خویش قانون و برنامه لازم را تدوین نماید، هیچ انسان خردمندی هرگز چنین ادعایی را نخواهد داشت که بشر می‌تواند با دانش و خرد خود صلاح و فساد و سعادت و شقاوت زندگی اخروی خویش را تشخیص دهد. جهان آخرت برای بشر جهان غیب است، و از دسترس حس و تجربه حسی بشر به



کلی بیرون است، چنانکه خرد نیز تنها می‌تواند درکی کلی از جهان آخرت داشته باشد، اما معرفت تفصیلی در این باره خارج از توان خرد بشری است.

از سوی دیگر، اصل معاد، ضرورت دین را در زمینه زندگی اجتماعی نیز اثبات می‌نماید. زیرا چگونگی زندگی اخروی انسان، از نحوه زندگی فردی و نیز اجتماعی انسان در دنیا تأثیر می‌پذیرد. دنیا، کشتزار آخرت است.

آگاهی، از جهان آخرت به مقتضای حس کنجکاوی و معرفت جویی بشر، و نیز به دلیل تأثیر شگرفی که در هدایت انسان دارد، از نیازهای مهم معرفتی و تربیتی بشر به شمار می‌رود، و بدین جهت وحی برای بشر ضرورت دارد.

۵- در این تقریر، برای اثبات ناتوانی انسان از دست یابی به قانونی که بتواند راهگشای بشر در حل اختلافات مربوط به زندگی اجتماعی خویش باشد، دستگاه وجودی انسان را خاستگاه این اختلافات می‌شمرد. در این صورت، چگونه می‌تواند رفع کننده آنها باشد؟ (المیزان، ۱۳۱/۲).

این استدلال، به نظر ناتمام می‌رسد، زیرا انسان دارای ابعاد وجودی گوناگونی است، بر این اساس، هیچ منع منطقی، وجود ندارد که پاره‌ای از ابعاد وجودی انسان را منشأ اختلاف، و پاره‌ای دیگر را رافع اختلاف بدانیم. اختلافات از بعد حیوانی وجود انسان سرچشمه می‌گیرد، در نتیجه بعد عقلانی و برین وجود انسان می‌تواند راهگشای او در حل اختلاف باشد. نکته مهم این است که به گواه تجربه تاریخی خرد و دانش آدمی از دستیابی به قانونی جامع و کامل برای سامان بخشیدن به زندگی فردی و اجتماعی خویش ناتوان است.

۶- نکته دیگری که در تفسیر المیزان بر آن تأکید شده است، جنبه اثباتی مسأله پس از جنبه سلبی آن است. قوانین بشری نتوانسته‌اند سعادت مطلوب را برای بشر فراهم سازد و نظامی عادلانه را بر زندگی اجتماعی انسان حاکم سازد. آنگاه در جنبه اثباتی مسأله، دین و شریعت الهی از اینگونه ظرفیت و توانمندی برخوردار است. بر این مدعا دو دلیل اقامه شده است: دلیل تحلیلی، عدالت و سعادت محصول و دستاورد باورها، اخلاق و اعمال بشری است، و چون باورها، اخلاق و اعمال مطرح در دین الهی حق است، یعنی عالمانه، حکیمانه و واقع

بینانه است، نتیجه‌ای جز حق نخواهد داشت، و آن، جز عدالت و سعادت نخواهد بود.

دلیل تجربی و تاریخی، جامعه اسلامی در عصر رسالت جامعه‌ای آرمانی بر پایه تفاهم، همدلی، تعاون و عدالت و فضیلت بود. مقصود از جامعه آرمانی این نیست که هیچگونه خطا و انحرافی در افکار و اخلاق و رفتار افراد آن جامعه یافت نشود، بروز درصدی از اختلاف و انحراف برای انسان‌های غیر معصوم طبیعی اجتناب ناپذیر است، بلکه مقصود فضای حاکم و غالب بر جامعه است، فضایی حق‌گرا، عدالت‌پیشه، و مبتنی بر هنجارهای اخلاقی و رفتاری.

#### کتابشناسی

طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه ۱۳۹۷ق.

همو، *شيعه در اسلام*، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی با همکاری نشر رجاء، ۱۳۶۲ش.

همو، *قرآن در اسلام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ق.

عبده، محمد، *رساله التوحید*، تصحیح و تعلیق رشید رضا، بیروت، دار ابن خرم، ۱۴۲۱ق.